

[اوامر 2](#_Toc4683482)

[مره و تکرار 2](#_Toc4683483)

[انحلال در موضوعات و عدم انحلال در متعلقات 2](#_Toc4683484)

[خلاف ارتکاز بودن فرض وجود موضوع 2](#_Toc4683485)

[عدم تلازم فرض وجود با انحلال 3](#_Toc4683486)

[عدم وجود ملاک معینی برای تشخیص انحلال و عدم انحلال 3](#_Toc4683487)

[تمرکز بحث مره و تکرار بر ماده خطاب 4](#_Toc4683488)

[تبدیل امتثال 5](#_Toc4683489)

[مبحث نهم: فور و تراخی 5](#_Toc4683490)

[خروج فور و تراخی از مدلول امر 5](#_Toc4683491)

[جواز تراخی، مقتضای اطلاق صیغه 5](#_Toc4683492)

**موضوع**: بیان ملاک مره و تکرار /مره و تکرار /اوامر

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در مورد دلالت صیغه امر بر مره و تکرار بود. مرحوم آخوند فرمود صیغه امر دلالت بر مره و تکرار نمی­کند. اما اگر خطاب مطلق بود و شک کردیم که شارع تکرار را می­خواهد یا مره کفایت می­کند، مقتضای اطلاق خطاب، مره بودن است. بعضی از علماء بحث مره و تکرار را به صورت انحلال و عدم انحلال مطرح کرده اند. شهید صدر فرمود: در موضوعات انحلال وجود دارد چون فرض وجود شده است و در متعلقات انحلال وجود ندارد چون طلب آن شده است و فرض وجود نشده است.

# اوامر

## مره و تکرار

### انحلال در موضوعات و عدم انحلال در متعلقات

آیا اوامر و نواهی انحلال پیدا می­کنند یا نه؟ معروف این است که نسبت به متعلقات انحلال نیست و اطلاق، بدلی است. اما نسبت به موضوعات انحلال وجود دارد. شهید صدر فرمود[[1]](#footnote-1) وجه این مطلب این است که جایگاه متعلق جایگاهی است که اقتضای شمول را ندارد به خلاف جایگاه موضوع که اقتضای شمول را دارد. زیرا متعلق، فرض وجود نشده است، بلکه طلب ایجاد یا ترکش شده است. بر خلاف موضوع که فرض وجودش شده است. ایشان می­فرماید: در مثال اکرم العالم لُبّش این است که اذا وجد عالم یجب اکرامه. همان ادعای مرحوم نائینی است که قضایای حقیقیه به قضایای شرطیه برمی­گردد. بنا بر این وقتی وجود ها متکثر شد، وجوب هم متکثر می­شود. اما در ناحیه اکرام، فرض وجود نشده است، لذا تکثر ندارد. پس نسبت به موضوعات تکرار لازم است و نسبت به متعلقات، مره کافی است.

#### خلاف ارتکاز بودن فرض وجود موضوع

اولا این که شهید صدر فرمود: متعلق المتعلق موضوع است و در قضیه ذهنیه، مفروض الوجود است. مثلا اگر شارع فرموده باشد حرمت علیکم المیتة معنایش این است که اذا وجودت میتة یحرم اکلها. این تحلیل خلاف ارتکاز است. عرف از حرمت علیکم المیتة، قضیه شرطیه نمی­فهمد. شاهد مطلب این است که اگر شارع فرموده باشد حرم علیکم الخمر، هر چند که خمر وجود نداشته باشد ولی عرف احساس می­کند که حکم فعلیت یافته است. لذا ممکن است گاهی در معرض ابتلاء به شرب خمر واقع شود( اما هنوز خمر ایجاد نشده است) و عقل بگوید خمر را ایجاد نکن تا به شرب آن و مخالفت با شارع واقع نشوی. این حکم عقل به تبع فعلیت حرمت است و الا اگر حکم فعلیت نداشت، عقل چنین حکمی نداشت. در حقیقت فرقی بین عالم در اکرم العالم و تیمموا بالماء که شهید صدر در تیمموا فرموده است فرض وجود نشده است، وجود ندارد و در هیچ کدام فرض وجود موضوع نشده است.تنها فرقی که بین متعلق و موضوع وجود دارد این است که متعلقِ حکم، مَرکب حکم است و موضوع، قید متعلق است. مثلا عالم، دایره اکرام را ضیق کرده است. پس از این جهت که فرض وجود نشده است بین متعلق و موضوع فرقی وجود ندارد. خصوصا در بعضی از مثال ها که خود متعلق، امری ذات التعلق است. مثلا خداوند فرموده است:﴿ و بالوالدین احسانا ﴾[[2]](#footnote-2) در این مثال احسان و برّ، امری ذات التعلق است و باید متعلقی داشته باشد. در این مورد پر واضح است که فرض وجودی صورت نگرفته است.

به نظر ما قضیه مؤوّله، مطابق با قضیه ملفوظه است. همان طوری که در قضیه ملفوظه فرض وجود نشده است، در مؤوله نیز فرض وجود نشده است. در جایی که حکم بر متعلق مترتب شده است و این متعلق یک متعلقی دارد، فرض وجود در متعلق المتعلق نشده است. به نظر ما موضوع چیزی است که فرض وجودش شده است اما اگر به صورت متعلق المتعلق مطرح شود دیگر فرض وجودش نشده است. نقش آن فقط قید بودن برای متعلق است.

نتیجه: به نظر ما بین دو خطاب اذا وجد عالم فاکرمه و اکرم العالم فرق وجود دارد. در یکی فرض وجود شده است و در دیگری فرض وجود نشده است.

#### عدم تلازم فرض وجود با انحلال

ثانیا بر فرض که در متعلق فرض وجود نشده است و در موضوع فرض وجود شده است. اما این که شهید صدر فرمود: دلیل انحلال، فرض وجود بودن است و عدم انحلال، عدم فرض وجود بودن است، قبول نداریم. بر فرض که معنای اکرم العالم فرض وجود عالم باشد اما لازمه آن تکثر نیست. بلکه ممکن است صرف وجود عالم را اراده کرده باشد. از مجرد فرض وجود، انحلال لازم نمی­آید. مرحوم خویی نیز فرموده است که از مجرد فرض وجود، لازم نمی­آید. لذا مرحوم خویی[[3]](#footnote-3) در آیه مبارکه ﴿ ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ﴾[[4]](#footnote-4) می­فرماید: با این که موضوع، فرض وجود شده است، اما تکثر داشتن، اول کلام است. ممکن است مراد ذات مستطیع باشد.

نتیجه: مجرد فرض وجود، موجب انحلال نمی­شود و مجرد عدم فرض وجود، موجب عدم انحلال نمی­شود.

#### عدم وجود ملاک معینی برای تشخیص انحلال و عدم انحلال

به نظر ما یک ملاک خاصی برای تشخیص انحلال و عدم انحلال نیست. چه بسا در بعضی از موضوعات عدم انحلال باشد و در بعضی از متعلقات انحلال وجود داشته باشد. بلکه باید هر موردی استظهارات عرفی را ملاحضه کرد. مثلا در مستحبات به قرینه تناسب حکم و موضوع، انحلال وجود دارد. اگر شارع بفرماید صدقه مستحب است یعنی هر صدقه ای مستحب است نه این که طبیعت صدقه مستحب باشد. مثلا در نواهی چون مفاسد عدیده وجود دارد، غالبا انحلال وجود دارد. در شریعت مثال صرف الوجود در نواهی نداریم. وقتی می­خواهند مثال صرف الوجود در نواهی بیاورند، مثال های عرفی را مطرح می­کنند. مثلا وقتی یک مولایی می­خواهد بخوابد به عبدش می­گوید: به هیچ وجه تکلم نکنی( به اندک تکلمی از خواب بیدار می­شوم). اگر عبد تکلم کند و مولا بیدار شود، به صرف الوجود تکلم، خطاب نهی، ساقط می­شود. چون مولا بیدار شد و صرف الوجود تکلم نزد شارع مبغوض بود. در واجبات گفته می­شود، بعید است که تکرار واجب را شارع بخواهد. این استبعاد باعث می­شود که مره بودن در واجبات کفایت کند. نسبت به آیه مبارکه ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا مرحوم خویی فرموده است انحلال نیست. نمی­دانیم چطور شده است که مرحوم خویی این مطلب را فرموده است. این آیه مبارکه با مثلا الجنب یغتسل فرفی ندارد. همان طوری که در الجنبت یغتسل، به تکثر جنابت، حکم نیز متکثر می­شود در آیه مبارکه نیز این گونه است. بله ما دلیل خاص داریم که یک بار حج بیشتر واجب نیست.

شهید صدر در مثل کذب می­فرماید: دلیل اقتضاء می­کند که صرف الوجود کذب منهی باشد اما به خاطر دلیل خارجی، انحلال دارد. اما به نظر ما از خود دلیل، انحلال می­فهمیم. در مثل اذا زالت الشمس وجبت الصلاة، انحلال به ذهن می­آید. مرحوم آخوند نیز فرموده است که مره و تکرار را از قرائن خارج به دست می­آوریم و از مدلول کلام خارج است. پس همان طوری که مرحوم آخوند مره و تکرار را از مدلول کلام خارج می­کند، همچنین به وسیله ضابطی که مرحوم شهید صدر فرموده است، نمی­توانیم مره و تکرار را به دست بیاوریم. مره و تکراری که مرحوم آخوند مطرح کرد و انحلال و عدم انحلالی را که مرحوم خویی مطرح کرد را به وسیله قرائن خارجیه به دست می­آوریم. و اگر در جایی شک در مره و تکرار داشتیم، مقتضای برائت، اکتفاء به مره است.

#### تمرکز بحث مره و تکرار بر ماده خطاب

نکته ای که در کلام مرحوم آخوند قابل تذکر است این است که مرحوم آخوند فرمود مقتضای اطلاق خطاب، مره بودن است. منظور ایشان از اطلاق، اطلاق ماده است زیرا مره و تکرار ربطی به وجوب که مفاد صیغه امر است، ندارند. لذا این که صاحب فصول ادعا می­کرد، ماده از محل بحث خارج است، صحیح نیست بلکه اساسا ماده محل بحث است. مره و تکرار ربطی به هیئت ندارند بلکه به ماده مربوط می­شود. هر چند که مرحوم آخوند در رد ایشان فرمود هیئت و ماده محل بحث است اما ما اضافه می­کنیم که مره و تکرار ربطی به وجوب و هیئت ندارد. معنا ندارد که وجوب، مشروط به مره و تکرار بشود. شاید منظور مرحوم آخوند نیز این باشد که از هیئت نمی­توانیم بفهمیم که ماده دلالت بر مره و تکرار ندارد. نه این که هیئت دلالت بر مره و تکرار ندارد.

اگر در جایی ماده اطلاق داشت که با اطلاق، مره بودن را ثابت می­کنیم و اگر اطلاق ماده وجود نداشت، برائت جاری می­کنیم.

### تبدیل امتثال

به مناسبت بحث مره و تکرار، مرحوم آخوند این بحث را مطرح کرده است[[5]](#footnote-5) که اگر کسی یک بار عمل را اتیان کرد، آیا می­تواند بار دیگر نیز اتیان کند؟ هر چند محل مناسب این بحث، مبحث اجزاء است( اگر عمل مجزی بود آیا می­توان یک بار دیگر امتثال کرد)، اما مرحوم آخوند به همین مناسبت این بحث را در این جا مطرح می­کند. ما در بحث اجزاء، تبدیل امتثال را مطرح می­کنیم. زیرا تبدیل امتثال ربطی به بحث مره و تکرار ندارد. در بحث مره و تکرار محدوده مکلف به را می­خواهیم معین کنیم اما در بحث اجزاء، محدوه معین است ولی بحث در مورد جواز تبدیل آن است. لذا بحث تبدیل امتثال را در بحث اجزاء مطرح می­کنیم.

## مبحث نهم: فور و تراخی

### خروج فور و تراخی از مدلول امر

مرحوم آخوند می­فرماید[[6]](#footnote-6): فور و تراخی از حیطه مدلول امر خارج است. همان اول مرحوم آخوند معنای امر را بیان کرد و فرمود: هیئت، برای طلب لزومی و ماده برای طبیعت وضع شده است. لذا فور و تراخی و غیره از حیطه امر خارج هستند.

#### جواز تراخی، مقتضای اطلاق صیغه

بله اگر امری از مولا صادر شد، مقتضای اطلاق ماده جواز تراخی است. چون از امر، طبیعت مطلقه به ذهن می­آید. اگر مراد مولا فوری بودن باشد باید قید را بیاورد. زیرا فوریت نیاز به قرینه زائده دارد. اما تراخی که لزوم ندارد تا نیاز به بیان جواز داشته باشد. بحث در این است که امر دلالت بر لزوم فور دارد یا نه؟

ادعای مرحوم آخوند صحیح است. هر چند که باید امر مولا را زود امتثال کنیم اما این باید، باید لزومی نیست بلکه اخلاقی است. تسریع در امر مولا خوب است. لذا( که فوریت وجوب ندارد) در قضای فوات مضایقه ای نیستیم بلکه مواسعه ای هستیم.(البته دلیل منحصر به این نیست) پس امرِ اقض ما فات کما فات دلالت بر فوریت ندارد.

ادامه بحث در جلسه آینده.

1. [بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج2، ص121.](http://lib.eshia.ir/13064/2/121/الصحیح) [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره نساء، آيه 36. [↑](#footnote-ref-2)
3. [محاضرات فی الاصول، الخوئی، السید ابولقاسم، ج2، ص206.](http://lib.eshia.ir/13106/2/206/خارجا) [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره آل عمران، آيه 97. [↑](#footnote-ref-4)
5. [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج1، ص77.](http://lib.eshia.ir/27004/1/77/تنبیه) [↑](#footnote-ref-5)
6. [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج1، ص80.](http://lib.eshia.ir/27004/1/80/التاسع) [↑](#footnote-ref-6)